

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال پانزدهم، شماره ۵۳، بهار ۱۳۸۴

معیار مشروعیت خلافت در چالش حسنیان (فرزندان عبدالله محض) با دولت عباسی

دکتر صادق آینه‌وند*

محمد حسن الهی‌زاده**

چکیده

پس از تشکیل دولت عباسی (۱۳۲ق) شاهد سلسله قیام‌های حسنیان (بنی حسن ع) علیه دولت عباسی هستیم که تا دهه نود قرن دوم هجری قمری را در بر می‌گیرد. برخی از دلایل این قیام‌ها در نگاه حسنیان به خلافت نهفته است، در نظر آن‌ها در درجه اول علوی بودن و در درجه دوم اقریت به پیامبر شروط اساسی احراز مقام خلافت بود. از این‌رو آن‌ها عباسیان را غاصب خلافت می‌دانستند. در مقابل، عباسیان نیز برای اثبات حقانیت خود در خلافت به مسائلی چون وراثت اعمام و... استناد می‌کردند. در مقاله حاضر دیدگاه حسنیان و عباسیان در باب مشروعیت خلافت بررسی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: حسنیان، عباسیان، مشروعیت، خلافت.

* عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس (استاد راهنما)

** عضو هیأت علمی دانشگاه بیرجند

مقدمه

امویان که از ۴۱ ق اداره جامعه اسلامی را به دست گرفتند با عدول از شیوه حکومت خلفای پیشین و بی‌اعتنایی به معیارهای اسلامی، ناخرسندی و اعتراض جامعه اسلامی را برانگیختند. این نارضایتی‌ها بیشتر به صورت قیام و به وسیله بزرگان خاندان پیامبر نظیر امام حسین (ع) یا دوستان آنان، همچون توابین و مختار پدیدار شد. بروز این قیام‌ها و سرکوبی‌شان به وسیله امویان بیش از پیش سبب افزایش محبوبیت و بالارفتن موقعیت خاندان پیامبر (ص) در انظار جامعه اسلامی گردید. در این راستا از اوایل قرن دوم هجری نارضایتی عمومی نسبت به عملکرد امویان جامعه اسلامی را فراگرفت و نهضتی ضد اموی با شعار شایستگی خاندان پیامبر برای خلافت، شکل گرفت. ابیات زیر از کمیت بن زید اسدی (۱۲۶-۶۰ ق) که در مدح بنی‌هاشم سروده شده است مؤید این گفته است.

يقولون لم يورث ولولا تراثه	لقد شرکت فيه بکيل و أرحب
ولانتشلت عضوين فيها يحابر	و كان لعبد القيس عضو مؤرب
فإن هي لم تصلح لحي سواهم	إذا فذوا القربى أحق وأقرب

(کمیت، ۱۹۱۴، ۴۳-۴۷)

— آیا این ادعای بنی‌امیه که می‌گویند خلافت از پیامبر به ارث برده نمی‌شود درست است؟ اگر این‌طور است پس خلافت متعلق به عموم مردم است و دو قبیله بکیل و أرحب [از همدان] نیز در آن سهم‌اند.

— اگر خلافت از پیامبر به ارث برده نمی‌شود قبیله یحابر [از مراد] در خلافت دو سهم دارد و قبیله عبدالقیس [از جدیله] عضو کامل‌کننده آن است.

— اگر چنین است که خلافت برای هیچ قبیله‌ای سزاوار نیست، پس نزدیکان و خویشان، محق‌تر و نزدیک‌تر به آن هستند.

این ابیات نیز از سید حمیری (۱۷۳-۱۰۵ ق) است که در مدح بنی‌هاشم سروده شده است و به اولویت بنی‌هاشم در خلافت نسبت به بنی‌امیه اشاره دارد.

ردّ الوراثة و الخلافة فيكم و بنو أمية صاغرون رغمام
انتم بنوعم النبي عليكم من ذي الجلال ثحية و سلام
و ورثتموه و كنتم أولى به ان الولاء تحوزه الأرحام (سيدحمیری، ۱۷۴)

— وراثت و خلافت به شما مسترد شد و بنی‌امیه خوار و زیر خاکند.
— شما پسران عموی پیامبر هستید از خداوند بزرگ بر شما درود باد.
— شما خلافت را به ارث بردید و سزاوار آن بودید و حکومت از آن خویشان است.
ابیات زیر که نیز به شایستگی خاندان پیامبر برای خلافت اشاره دارد از «ابراهیم بن مهاجر» است که مقریزی آن را نقل کرده است.

أيها الناس اسمعوا أخبركم عجباً زاد علي كل عجب
عجباً من عبد شمس إنهم فتحوا للناس ابواب الكذب
ورثوا احمد فيما زعموا دون عباس و عبدالمطلب
كذبوا والله ما نعلمه يحرز الميراث إلأمن قرب
(مقريزي، ۱۹۸۱، ۵۴)

— ای مردم بشنوید تا شما را از يك مسأله عجيب که از هر عجيبی عجيب تر است آگاه کنم.
— مسأله‌ای عجيب از بنی عبد شمس که درهای دروغ را به روی مردم باز کردند.
— آنان به پندار خود از پیامبر ارث بردند بدون درنظر گرفتن عباس و عبدالمطلب.
— به خدا سوگند دروغ گفتند و آنچه ما می‌دانیم میراث جز به خویشان نمی‌رسد.
ابراهیم بن مهاجر این ابیات را در حضور سفاح، زمانی که بزرگانی از شام نزد او بودند، سرود. آن‌ها می‌گفتند تا قبل از پیروزی عباسیان، غیر از بنی‌امیه خویشانی برای پیامبر نمی‌شناختند. (همان، ۵۴)

نهضت ضد اموی آن اندازه گسترده بود که گروه‌های مختلف فکری، سیاسی، نژادی، اجتماعی و... به آن پیوسته بودند. از این رو تعیین رهبر مشخصی برای نهضت دشوار بود. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد زمانی که ولید بن یزید کشته شد و میان بنی مروان اختلاف پدید آمد طرفداران بنی‌هاشم برای دعوت مردم به سوی آن‌ها به اطراف پراکنده شدند و از راه ذکر فضایل علی بن ابی طالب و فرزندان او و درد و رنج‌هایی که بر سر آن‌ها آمده از کشتار آن‌ها و آوارگی‌شان و سایر رنج‌هایشان مردم را به سوی آن‌ها دعوت کردند. چون کارها مطابق میل آن‌ها پیش رفت هر دسته مدعی منصب امامت برای رهبر خویش شد و سرانجام بنی عباس رقبای خود را کنار زده و منصب خلافت را به دست گرفتند. (اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۲۳۳-۲۳۴)

پس از تشکیل دولت عباسی در ۱۳۲ ق حسینیان (فرزندان امام حسن (ع) یکی از شاخه‌های علویان همان‌گونه که با امویان مخالفت می‌کردند) به مخالفت با عباسیان نیز پرداختند و فعالیت سیاسی را علیه آن‌ها آغاز کردند این فعالیت که در این زمان منحصرأ بر عهدۀ عبدالله بن حسن و پسران و یکی از نوادگانش بود، در قالب پنج قیام نمودار شد.

۱. قیام محمد بن عبدالله (نفس زکیه) در ۱۴۵ ق.

۲. قیام ابراهیم بن عبدالله (قتیل با خمر) در ۱۴۵ ق.

۳. قیام حسین بن علی (صاحب فخ) در ۱۶۹ ق.

۴. قیام یحیی بن عبدالله در ۱۷۲ ق.

۵. قیام ادريس بن عبدالله در ۱۷۲ ق.

دلیل اصلی بروز مخالفت حسینیان با دولت عباسی مسأله «حقانیت در خلافت» بود که اساس آن‌را قرابت و خویشاوندی با پیامبر تشکیل می‌داد. این مسأله‌ای است که عباسیان نیز بر آن تأکید می‌کردند و حداقل در آغاز دولت خویش بسیار به آن توجه داشتند و آن‌را به عنوان پایه‌ی اساسی مشروعیت دولت خود معرفی می‌کردند سفاک در سخنرانی آغازین خلافتش در کوفه عباسیان را از اهل بیت پیامبر

برشمرد و به آیه‌های «ذوی القربی» و «عشیره أقرب» اشاره کرد و آن را در باب خاندان عباس تفسیر نمود. (طبری، ۱۹۸۸، ۳۴۶-۴/۳۴۷)

همین مطالب در سخنرانی‌های داوود بن علی که در آغاز خلافت سفاح (همانجا) و در نخستین موسم حج در دولت عباسی ایراد شد (صفوت، ۱۹۸۵، ۳/۱۴) و در سخنرانی سدیف بن میمون (م ۱۴۶ ق) از شاعران و مداحان بنی‌هاشم در تحریک سفاح به کشتن بزرگان بنی‌امیه (همان، ۳/۱۹) و در سخنرانی ابومسلم خراسانی (همان، ۲۱-۳/۲۰) در ۱۳۶ق وجود دارد.

از این‌رو درگیری حسنیان و عباسیان سر مسئله قرابت و خویشاوندی با پیامبر و میزان آن بود. اکنون ابتدا استنادات عباسیان و سپس استنادات حسنیان را در این ارتباط می‌آوریم:

استنادات عباسیان:

۱- وراثت اعمام

طراح و واضع نظریه «وراثت اعمام» ابوجعفر منصور دومین خلیفه عباسی (۱۵۸-۱۳۷ق) است او مطابق این نظریه حقانیت عباسیان در خلافت را اثبات کرد. به نظر می‌رسد او سعی داشت با پرهیز از طرح کردن موارد جنجال برانگیز یا مواردی که سایرین به‌ویژه علویان در آن موارد سابقه بیشتر و درخشانی نسبت به عباسیان داشتند طرحی را ارایه کند که در عین حالی که سایر گروه‌های فعال سیاسی اواخر عهد اموی در آن امتیازی نداشته باشند، بتواند پایه‌ای مناسب برای دولت تازه تاسیس عباسی باشد. نظریه وراثت اعمام گرچه اصلی جاهلی است و از استحکام نظری برخوردار نیست ولی خلفای پس از منصور نیز از آن در برابر ادعاهای علویان استفاده می‌کردند. (ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۶، ۳۴۰ و ۲/۳۳۶)

از اهداف عمده طراحی نظریه وراثت اعمام رد کردن ادعاهای سیاسی علویان بود. موجه‌ترین دلیل علویان در جامعه برای مقابله با امویان خویشاوندی و قرابتشان با رسول خدا بود. خویشاوندی آنان با پیامبر از دو سو بود یکی از سوی علی (ع) پسر عموی پیامبر و دیگری از سوی فاطمه (س) دختر پیامبر.

مطابق نظریهٔ وراثت اعمام منصور ضمن اعتقاد به این که خلافت حق خاندان پیامبر است ادعا کرد که عباسیان نسبت به علویان به پیامبر نزدیک‌ترند از این رو خلافت حق عباسیان است. (طبری، ۴۳۱، ۱۹۸۸/۴) او با استناد به این که عباسیان فرزندان عباس عموی پیامبرند و علویان فرزندان علی پسر عموی پیامبر و عمو از پسر عمو نزدیک‌تر است نتیجه گرفت که ارث خلافت به تنها عموی پیامبر که بعد از رحلت ایشان زنده بود یعنی عباس می‌رسد و پس از او متعلق به فرزندان او است. (همان، ۴۳۳؛ میرد، ۱۹۸۷، ۴۰۰) او همچنین با استناد به این که ارث امامت و ولایت از طریق دختر منتقل نمی‌شود خواست هر گونه ادعای سیاسی مبتنی بر ارتباط نسبی علویان با فاطمه (س) را رد کند. (طبری، همانجا) اکنون وراثت اعمام را در منابع بررسی می‌کنیم.

الف) وراثت اعمام در نامه‌ها و خطبه‌های عباسیان

۱- نامهٔ منصور به محمد بن عبدالله (نفس زکیه):

منصور در نامه‌هایی که به نفس زکیه می‌نویسد ارتباط حسینیان با فاطمه (س) را «ارتباطی نسبی صرف» قلمداد می‌کند که قابلیت انتقال هیچ گونه حقی از پیامبر به حسینیان ندارد.

«اما این که می‌گویی ما اولاد پیامبر هستیم. خداوند در کتاب خود می‌فرماید «ما کان محمد أباً أحد من رجالکم» شما فرزندان دختر او هستید این خویشی نزدیکی است ولی با آن نمی‌توان ارث بپری نه میراث امامت و نه میراث ولایت، چگونه شما وارث آن شده‌اید؟» (همان، ۴۳۲)

در جای دیگری از نامه‌اش ادعا می‌کند «از پیامبر ارثی به حسینیان نمی‌رسد»

«بعد از آن [رحلت پیامبر] سنتی که مسلمانان همگی آن را قبول کردند رایج شد و

مطابق آن جد مادری، دایی و خاله ارث نمی‌گذارند.» (همانجا)

در جاهایی دیگر از نامه منصور به «حق عباس نسبت به پیامبر» و «ارث بری او از پیامبر» اشاره شده

است.

«خداوند زنان را به مرتبه مردان و پدران و اعمام نرسانیده و عمو را جانشین پدر کرده که در قرآن چنین آمده است عمو ولی فرزند و قیم او و بر مادر مقدم است.» (همان، ۴۳۱)
«...سقاییت برای او [عباس] و حق اوست و میراث پیامبر برای او و حق اوست و خلافت برای فرزندان او است.» (همان، ۴۳۳)
«... تو می‌دانی که بعد از پیامبر از فرزندان عبدالمطلب جز عباس کسی زنده نبود. پس او از بابت عمومیت وارث پیامبر است. این کار را عده بسیاری از بنی‌هاشم طلب کردند و به آن دست نیافتند و کسانی جز فرزندان او [عباس] به آن نرسیدند.» (همانجا)
در الکامل «مبرد» در ادامه آمده است:
«پس [خلافت] برای عباس پدر رسول خدا و خاتم پیامبران و فرزندان سروران خلفا جمع شد.» (مبرد، ۱۹۸۷، ۴۰۰)

۲. سخنرانی منصور برای خراسانیان در ۱۴۴ ق بعد از دستگیری بزرگان حسنی:

منصور در سخنرانی‌اش در ۱۴۴ ق که بعد از دستگیری بزرگان حسنی برای خراسانیان ایراد کرد تا اقدام خود [دستگیری بزرگان حسنی] را توجیه کند ضمن قدردانی از خراسانیان به سبب روی کار آوردن عباسیان، خداوند را از این که «حق عباسیان» و «میراثشان از پیامبر» یعنی خلافت را به آن‌ها داده است سپاس گفت و «حسینیان را متهم به حسادت» کرد.

«خداوند شما [خراسانیان] را پیرو و حامی ما قرار داد و به دست شما ای خراسانیان شرف و عزت ما را زنده کرد و با حق شما اهل باطل را نابود کرد و حق ما را آشکار نمود و میراثمان از پیامبرمان که درود خدا بر او باد را به ما برگرداند. پس حق در جایگاه خودش قرار گرفت و خداوند محل نورافشانی حق را آشکار کرد و یاران حق را عزیز کرد... پس چونکه امر خلافت به دست ما آرام گرفت همان‌طور که خدای برای آن مقرر کرده بوده... [حسینیان] از روی ستم و حسادت بر ما شوریدند و بر آنچه خداوند ما را به آن وسیله بر آن‌ها برتری بخشیده و به آن وسیله ما را با خلافتش و میراث پیامبرش که درود خدا بر او باد کرامت بخشیده سرکشی کردند.» (سفوت، ۱۹۸۵، ۳۰-۳۱/۳)

ب) وراثت اعمام در شعر شاعران مدیحه‌گوی عباسی:

شاعران مدیحه‌گوی عباسیان در اشعار خود از نظریه وراثت اعمام حمایت کرده‌اند. حمایت شاعران مدیحه‌گوی عباسیان در دوره‌های مختلف از این نظریه در اشعار خود بیان‌گر دو نکته است اول اهمیت این نظریه برای دولت عباسی که با تشویق شاعران سعی در گسترش و پخش آن در جامعه داشت دوم عدم انحصار نظریه وراثت اعمام به دوران ابوجعفر منصور و حمایت خلفای بعدی عباسی از این نظریه.

۱. سدیف بن میمون (م ۱۴۶ق):

سدیف از شعرای طرفدار بنی‌هاشم است که ابتدا برای عباسیان شعر می‌سرود ولی با آغاز قیام محمد به او پیوست و بعد از قتل او با ابراهیم بود. پس از کشته شدن ابراهیم بر جان خود ترسید و حسینیان را هجو کرد، این بیت از جمله آن هجویات است.

كذبت بنو حسن و ربّ محمد ما العلم كابين العلم في الميراث (بلاذری، ۱۹۷۷، ۳/۱۳۴)
به پروردگار محمد سوگند که حسینیان دروغ گفتند عمو و پسر عمو در میراث مانند هم نیستند.

۲. ابراهیم بن علی معروف به ابن هرمة (از شعرای قرن دوم قمری):

او از شعرای مدح‌کننده بنی‌هاشم است، زمانی که محمد قیام کرد در حضور ابوجعفر منصور در مدح عباسیان شعری گفت که دو بیت آن چنین است.

۱. و ما الناس احتبوك بها و لكن حباك بذلك ملك جلیل

۲. تراث محمد لكم و كنتم أصول الحق إذ نفى الأصول (طبری، ۱۹۸۸، ۴/۴۲۸)

۱- مردم تو را بر سر کار نیاوردند بلکه خداوند خلافت را به تو داد.

۲- ارث محمد متعلق به شماست. شما زمانی که اصول حق نفی می‌شد ریشه‌های آن بودید.

۳- مروان بن ابی حفصه (۱۰۵-۱۸۲ق):

مروان بن ابی حفصه از بزرگ‌ترین مدح‌کنندگان عباسی است. او در شعری که به مناسبت ولایتعهدی موسی الهادی سروده است از نظریهٔ وراثت اعمام حمایت کرده و علویان را فاقد هرگونه حقی در خلافت دانسته است.

- | | |
|---------------------------------|----------------------------|
| ۱. یا بن الذی ورث النبی محمداً | دون الأفارب من ذوی الأرحام |
| ۲. الوحی بین بنی البنات و بینکم | قطع الخصام فلات حین خصام |
| ۳. ما للنساء مع الرجال فریصة | نزلت بذلک سورة الأنعام |
| ۴. خلّوا الطریق لمشعر عاداتهم | حطم المناکب کل یوم زحام |
| ۵. ارضوا بما قسم إلهکم به | و دعوا وراثته کل أصد حام |
| ۶. آتی یکون و لیس ذالک بکائن | لبنی البنات وراثۃ الأعمام |
| ۷. ألغی سهامهم الکتاب فحاولوا | أن یشرعوا فیها بغير سهام |
| ۸. ظفرت بنو ساقی الحجیج بحقهم | و غرّرتهم بتوهم الأحلام |

- ۱- ای پسر کسی که از محمد پیامبر خدا از میان خویشاوندان و نزدیکان ارث برد
- ۲- وحی میان شما و پسران دختران [علویان] درگیری را برداشته است پس دیگر جای مخاصمه نیست.
- ۳- با وجود مردان، سهمی از ارث به زنان نمی‌رسد این مطلب در سوره انعام آمده است.
- ۴- راه را برای عباسیان که عادتشان در روز نبرد کوبیدن شانه‌هاست باز کنید.
- ۵- به آنچه خداوند برای شما روزی کرده راضی باشید [علویان] و وراثت هر بزرگ و حامی را رها کنید.
- ۶- نیست و نخواهد بود که پسران دختران وراثت عموها را صاحب شوند.
- ۷- قرآن سهام آن‌ها را باطل دانسته است پس در تلاشند که با وجود سهم نداشتن راهی برای سهم‌دار شدن بیابند.

۸- فرزندان ساقی حجاج به حقشان دست یافتند و شما به پندارهای خوابهایتان مغرور شدید. این شعر به‌ویژه بیت ششم آن به شدت نفرت علویان را برانگیخت تا آنجا که «صالح بن عطیه» تصمیم گرفت مروان را بکشد و همان کار را نیز کرد. (ر. ک: اصفهانی، الأغانی، ۱۰/۹۵)
شعر زیر نیز از «مروان بن ابی حفصه» در پاسخ به منصور نمری که در مدح علویان شعر می‌سرود نقل شده است.

- | | |
|-----------------------------|---|
| ۱. و ان قالوا بنسوا بنت فحق | وردوا ما يناسب للذكور |
| ۲. و ما لبني بنات من تراث | مع الأعمام في ورق الزبور |
| ۳. بني حسن ورهط بني حسين | عليكم بالسداد من الأمور |
| ۴. فقد ذقتم قراع بني أبيكم | غداة الروع بالبيض الذكور (سید مرتضی، ۴/۱۸۵) |

- ۱- اگر گفتند پسران دختر محق هستند، آنچه مناسب با ذکور است را رد کرده‌اند.
- ۲- در زیور، با وجود عموها، پسران دختران سهمی از ارث ندارند.
- ۳- پسران حسن و پسران حسین راه‌ها بر شما بسته است.
- ۴- به راستی نزاع بین پسران پدرتان را چشیدید چون صبح روز ترس با شمشیرهای اصیل.

۴- ابان بن عبد الحمید (م ۲۰۰ق):

او از شعرای مدیحه‌گوی عباسیان است این شعر در مورد وراثت اعمام از اوست.

- | | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| ۱. نشدت بحق الله من كان مسلماً | أعمَ بما قد قلته العجم والعرب |
| ۲. أعمَ نبي الله أقرب زلفه | إليه أم ابن العم في رتبة النسب |
| ۳. و أيهما أولى به و بعهد | و من ذاته الحق التراث بما وجب |
| ۴. فإن كان عباس أحق بتلكم | و كان على بعد ذلك على سبب |
| ۵. فأبناء عباس هم يرثونه | كالعم لابن العم في الإرث قد حجب |

(اصفهانی، الأغانی، ۲۳/۱۶۱)

- ۱- تمام عرب و عجم و هر کسی را که مسلمان است به حق خدا سوگند می‌دهم.
- ۲- [بگویند] آیا عموی پیامبر خدا در نسب به او نزدیک‌تر است یا پسر عموی او.
- ۳- کدامیک از آن دو در زمان به او نزدیک‌ترند و ارث به کدامشان می‌رسد.
- ۴- اگر که عباس به ارث‌بری محق است و علی به سبب دامادی پیامبر بعد از اوست.
- ۵- پس فرزندان عباس از او ارث می‌برند زیرا عمو مانع ارث بری پسر عمو شده است.

۵- مروان بن ابی جنوب (م ۲۴۰ق)

او از شعرای عهد متوکل است. او در یک بیت به رد ادعاهای علویان می‌پردازد.

الصهر لیس بوارث والبنث لاثرت الإمامة

داماد ارث نمی‌برد و دختر خلافت را منتقل نمی‌کند.

۲- عباسیان امویان را شکست دادند پس خلافت حق آن‌ها است

به نظر می‌رسد نظریهٔ وراثت اعمام شخص منصور را قانع نمی‌کرد و اعتقاد کاملی به نظریه‌اش نداشت زیرا او به موازات نظریهٔ وراثت اعمام دلایل دیگری برای حقانیت عباسیان در کسب خلافت ارایه کرد که از میزان اعتبار نظریهٔ وراثت اعمام در نزد او خبر می‌دهد.

یکی از نکاتی که منصور در نامه‌ها و خطبه‌های خود به آن اشاره می‌کند این است که چون عباسیان امویان را شکست دادند خلافت حق آن‌ها است، بنابراین نظر، او معتقد بود بنی‌هاشم تماماً دارای حق خلافت هستند و از امتیازات آن بهره‌مندند ولی عباسیان بودند که رودرروی امویان قرار گرفتند و پیروز شدند پس حق آن‌هاست که به خلافت برسند نه علویان.

فاروق عمر از ادعاهای منصور چنین برداشت کرده است که او معتقد بود قدرت و پیروزی دو اصلی هستند که مقرر می‌کنند کدام شاخه از بنی‌هاشم یا خاندان پیامبر سزاوار حکومت است. (عمر

فوزی، العباسيون الاوائل، ۱۱۵؛ الخلافة العباسية...، ۸۰؛ رسائل متبادله...، ۳۲)

منصور در نامه‌اش به نفس زکیه به قیام‌های علویان در عهد اموی و دردها و رنج‌هایی که از جانب امویان بر آن‌ها وارد شد اشاره می‌کند سپس به قیام عباسیان در خونخواهی علویان می‌پردازد و در پایان نامه ناتوانی علویان را در دستیابی به خلافت مطرح می‌کند.

«... پس از آن برضد بنی‌امیه قیام کردید همان‌ها که شما را بکشتند و بر نخل‌های خرما آه یزان کردند و شما را به آتش بسوختند و از سرزمین‌ها تبعیدتان کردند تا این که نحیی بن زید در خراسان کشته شد مردان‌تان را کشتند و زنان‌تان را اسیر کردند و در محمل‌های برهنه همچون اسرا به شام بردند تا این که ما، علیه بنی‌امیه خروج کردیم، خونخواهی شما را کردیم و انتقامتان را گرفتیم...» (طبری، ۱۹۸۸، ۴/۴۳۲)

«... ما خونخواهی شما را کردیم و به چیزی | خلافت | دست یافتیم که شما از دست‌یابی به آن ناتوان بودید و نتوانستید آن را برای خود بگیرید...» (همان، ۴/۴۳۳)

منصور در سخنرانی‌ش برای خراسانیان در ۱۴۴ ق پس از دستگیری بزرگان حسنی گفت: «ای خراسانیان شما بیرون ما و یاران ما و اهل دولت ما [عباسیان] هستید. و اگر با غیر از ما بیعت می‌کردید با بهتر از ما بیعت نمی‌کردید همانا به خاندانم این فرزندان علی بن ابی‌طالب به خدایی که جز او خدایی نیست خلافت را رها کردیم و هیچ کم و زیادی در کار آن‌ها دخالتی نکردیم. پس علی بن ابی‌طالب آن را برعهده گرفت و آشفته‌گی ایجاد کرد...» (همان، ۵۳۵-۵۳۴ ق)

منصور پس از ذکر ناکامی‌های علویان در حکومت و سپس قیام‌هایی که صورت دادند از حسین بن علی تا زید بن علی که همگی به شکست انجامید، به رنج‌ها و محنت‌های عباسیان که از بابت علویان متحمل شدند اشاره می‌کند و این که نهایتاً با کمک خراسانیان پیروز شدند ولی علویان که چشم دیدن پیروزی عباسیان را نداشتند به مخالفت با عباسیان برخاستند.

«... پس از آن بنی‌امیه بر ما تاختند؛ شرف ما را از بین بردند و عزت ما را بردند و به خدا سوگند پیش ما خوبی نداشتند که انتقامش را بحویند و این نبود جز از بابت آن‌ها [علویان] به دلیل قیامشان علیه آن‌ها ما را از ولایت‌ها راندند، مدتی در طائف، مدتی در شام و مدتی در شرات بودیم تا این که خداوند شما [خراسانیان] را به پیروی و یاری ما برانگیخت و به‌وسیله شما خراسانیان شرف و عزت ما را زنده کرد و اهل ناطل را با حق ما

مغلوب کرد... پس چون امر خلافت به دست ما قرار گرفت... |حسین| از روی ستم و
حمادت بر ما شوریدند...» (همان، ۴/۵۳۵)

زمانی که محمد بن عبدالله و برادرش ابراهیم قیام کرده بودند روزی بر منبر رفت و از آن دو انتقاد
کرد و ادعا کرد آنان در مقابل امویان عاجز بودند ولی اکنون حق ما را انکار می کنند:
«... به خدا از کاری که ما بدان قیام کردیم ناتوان ماندند و کسی را که بدان قیام
کرد سیاس بداشتند. کوشیدند اما ناتوان شدند و حق را انکار کردند.» (صفوت، ۱۹۸۵،
۳۰-۳/۳۱)

پس از شکست قیام‌های محمد بن عبدالله و برادرش ابراهیم، به روایت طبری حسن بن ابراهیم بن
حسن در مصر قیام کرد. منصور به علویان مدینه نامه‌ای نوشت. در آن نامه ضمن یاد کرد از قیام حسن
و این که قیام او بدون نظر علویان مدینه صورت نگرفته است آورده است، آن‌ها در طلب قدرت
می کوشند و در قطع خویشاوندی عصیان می کنند و زمانی که بر سر قدرت با بنی امیه به نزاع برخاستند
از گرفتن انتقام ناتوان ماندند تا این که عباسیان در حمایت از آن‌ها غضبناک شدند و بر بنی امیه
تاختند و انتقامشان را گرفتند و خون‌هایشان را تلافی کردند و قدرت را از چنگ بنی امیه گرفتند.
(طبری، ۱۹۸۸، ۳۷۳-۴/۳۷۴)

۳- علویان حقی در خلافت ندارند

نکته دیگری که منصور در کنار نظریه وراثت اعمام به آن اشاره کرده این است که علویان حقشان
را در خلافت واگذار کرده‌اند و او در نامه‌اش به محمد بن عبدالله ضمن پذیرش حق علویان در خلافت
ادعا می کند علویان از زمان صلح امام حسن (ع) با معاویه حق خود را در خلافت واگذار کرده‌اند و
دیگر حقی در خلافت ندارند. (همان، ۴/۴۳۲)

استنادات حسنین

تنها سند موجود درباره استنادات حسنین برای حقانیتشان در خلافت نامه محمد بن عبدالله نفس زکیه به ابوجعفر منصور است. از سایر قیام کنندگان حسنی نیز نامه‌ها و خطبه‌هایی موجود است که هرچند در آن‌ها به دلایل حقانیتشان در خلافت نپرداخته‌اند ولی مواضع نفس زکیه را تأیید کرده و از او به عنوان الگو و پیشوای خود یاد کرده‌اند (ر. ک: رازی، ۱۹۹۵، ۱۴۸ و ۲۰۰-۲۱۵ و ۳۲۱-۳۲۴) در این جا سه مطلب را به عنوان دلایل حقانیت حسنین و نهایتاً خودش در خلافت مطرح می‌کند.

۱. امامت علی بن ابی طالب

۲. حسب خودش

۳. نسب خودش

نفس زکیه در ابتدای نامه، به امامت و وصایت علی بن ابی طالب پرداخته و عباسیان را غاصب خلافت می‌داند او معتقد است عباسیان با نام و شعارهای علویان کار خود را آغاز کردند و با کمک پیروان آن‌ها قیام کردند و به سبب علویان پیروز شدند و حق علویان را در خلافت غصب کردند.

«... حکومت حق ماست و شما به نام ما دعوی این کار کردید، و با کمک تبعیان ما

خروج کردید و به برکت ما توفیق یافته‌اید پدر ما علی وصی و امام بود پس چگونه

ولایت او را به ارث بردید در حالی که فرزندان او زنده‌اند...» (طبری، ۱۹۸۸، ۴/۴۳۱)

احمد امین در «ضحی الإسلام» (۳۰۷) و طه حسین در «حدیث الأربعاء» (۵۶۴) نیز به این ادعا اشاره کرده‌اند.

نفس زکیه معتقد است علاوه بر این که علویان با انتساب به علی (ع) خلافت، حق آنهاست آن‌ها برترین حسب و نسب را میان بنی‌هاشم دارند و از این حیث نیز خلافت حق آنهاست او نهایتاً با طرح این مسأله که خودش در میان علویان برترین حسب و نسب را (سیادت) دارد نتیجه می‌گیرد که شایسته‌ترین فرد برای خلافت اوست.

«... می‌دانی که هیچ‌کس به طلب این کار [خلافت] برنیامده که از لحاظ نسب و شرف و وضعیت و شرف پدران به ما برسد... هیچکس از بنی‌هاشم در قرابت [به پیامبر] و سابقه [در اسلام] و فضیلت به ما نمی‌رسد».

محمد پس از این، حسب علویان را بر می‌شمارد:

«...و ما پسران مادر رسول خدا فاطمه دختر عمرو در جاهلیت و پسران دخترش فاطمه (س) در اسلام هستیم نه شما. همانا خدا ما را برگزید و برای ما برگزید. پدرمان از بین پیامبران، محمد و از میان پیشینیان، اولین مسلمان علی است و از میان همسران، برترینشان خدیجه طاهره است اولین کسی که به سوی قبله نماز گزارد و از میان دختران، بهترینشان فاطمه سرور زنان بهشت است و از میان فرزندان در اسلام حسن و حسین سروران جوانان بهشتند».

از اینجا محمد نسب خود را بر می‌شمارد:

«نسب علی از دو سو به هاشم می‌رسد و نسب حسن از دو سو به عبدالمطلب و نسب من از دو سوی پیامبر (ص) از طرف حسن و از طرف حسین، من از لحاظ نسب فرد میان بنی‌هاشم و پدرم خالص‌ترین بنی‌هاشم است... خداوند پیوسته در جاهلیت و اسلام برای من پدران و مادران برگزیده حتی در جهنم برای من برگزیده من پسر بلندمرتبه‌ترین مردم در بهشت و پسر سبک‌بارترین مردم در عذاب جهنم من پسر نیکترین نیکان و پسر نیک‌ترین بدانم من پسر بهترین اهل بهشت و پسر بهترین دوزخیانم...».

(طبری، ۱۹۸۸، ۴/۴۳۱)

نفس زکیه در نامه‌اش از روی کنایه و طعن در یک جا به «حسب» و در جای دیگر به «نسب» ابوجعفر منصور خرده می‌گیرد که از دید مورخان و صاحب‌نظران پنهان نمانده است. (ر.ک: عمر فوزی، العباسیون الأوائل، ۱۲۹؛ اللیثی، ۱۳۷؛ العمر جی، ۱۰۵) نفس زکیه قبل از پرداختن به حسب خود می‌نویسد:

«لسنا من أبناء اللعناء و الطرداء و لا الطلقاء...» (طبری، ۱۹۸۸، ۴/۴۳۱)

ما از پسران نفرین‌شدگان، طرد‌شدگان و آزاد‌شدگان نیستیم.
و نیز زمانی که به نسب خود و صراحت آن می‌پردازد می‌نویسد:

«لم تعرق فی العجم و لم تنزع فی الأمهات الاولاد» (همانجا)

نه ریشه در غیر عرب دارم و نه از کنیزان زاده شده‌ام.

در عبارت اول مراد از «لعنا»، «طردها» و «طلقا» عباس عموی پیامبر و جد عباسیان است و در عبارت دوم نفس زکیه به منصور که مادرش «سلامه»، کنیزی بربری بود طعنه می‌زند.

نتیجه

ابوجعفر منصور سه نظر مستقل در اثبات حقانیت عباسیان برای خلافت ارایه کرد.

۱- وراثت اعمام و ارجحیت آن بر وراثت بنات.

۲- از میان بنی‌هاشم (شایستگان خلافت) تنها عباسیان توانستند امویان را سرنگون کنند پس خلافت حق آنهاست.

۳- علویان از زمان صلح امام حسن (ع) با معاویه حقشان را در خلافت از دست داده‌اند.

در مقابل از نظر محمد نفس زکیه:

اولاً خلافت صرفاً حق علویان است و عباسیان غاصب خلافتند.

ثانیاً در میان علویان اقریب به پیامبر ملائک تعیین خلیفه است.

در درگیری بین حسنین و عباسیان به نظر می‌رسد طرف حسنی به سبب انتساب به پیامبر، سابقه فعالیت‌های سیاسی علویان و منزلت اجتماعی از مشروعیت و مقبولیت همگانی برخوردار بود ولی عباسیان فاقد مشروعیت و مقبولیت اجتماعی برای خلافت بودند. تا آنجا که حتی در این که فعالیت‌های سیاسی پنهانشان آن‌ها را به خلافت برساند تردید داشتند. فعالیت سیاسی‌شان در پناه شعارهای علویان، بیعت با نفس زکیه در ۱۲۷ ق و ۱۲۹ ق، همراهی با قیام عبدالله بن معاویه و ادعای وصایت ابوهاشم [عبدالله بن محمد حنیفه] مؤید این ادعاست و نیز همان گونه که ملاحظه می‌شود در بیان عباسیان و نحوه دفاعشان از ارث خلافت مبنای روشنی وجود ندارد و آشفتگی استدلال برحسب اوضاع و شرایط کاملاً محسوس است، گاهی آن‌را ارث می‌دانند و گاهی آن‌را کسب. طریق آن‌را گاه قدرت خود و گاه

حمایت مردم برمی‌شمارند. این تزلزل و ضعف استدلال، همه نشان‌گر آن است که دهنیت جامعه مقبولیت و مشروعیتی برای عباسیان قایل نبوده است.

هر دو نظریه قبل از این که اسلامی باشد عرفی است. منصور عباسی سعی می‌کند با تکیه بر اصلی فقهی نظریه‌ای سیاسی تأسیس کند و نفس زکیه نیز با توجه به سیادت حسینیان خلافت را به عنوان میراث پیامبر برای خود می‌داند. ماهیت این دو نظریه از یک طرف در سقیفه ریشه دارد که در آنجا خویشی با پیامبر ملاکی برای خلافت ارایه شد و از طرف دیگر در تعصبات قومی و قبیله‌ای امویان و احیاء رقابت‌های اموی و هاشمی توسط آنان. ادعاهای نفس زکیه مفاخرات جاهلی را در ذهن زنده می‌کند و ادعاهای منصور معاقرات را، بعدها نه ادعاهای نفس زکیه به عنوان ملاک نظریه‌ای سیاسی مورد استفاده و استناد علویان قرار گرفت و نه نظریه وراثت اعدام و سایر ادعاهای منصور در مشروعیت بخشی به خلافت عباسی حایگاهی یافت.

منابع

- اصفهانى، ابوالفرج على بن حسين، الأغانى، ج ۱۰، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.
- اصفهانى، ابوالفرج على بن حسين، الأغانى، ج ۲۳، تحقیق علی السباعی، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.
- اصفهانى، ابوالفرج على بن حسين، مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق احمد صقر، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- امین، احمد، ضحی الاسلام، ج ۳، بیروت، دارالکتاب العربی، طعة العاشرة، بی تا.
- بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ۳، حقه و علق علیه محمد باقر محمودی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۹۷۷م.
- حسین، طه، حدیث الأربعة (المجموعة الكاملة للمؤلفات الدكتور طه حسین)، ج ۲، بیروت، طبعة الثانية، ۱۹۸۰م.

رازی، احمد بن سهل، أخبار فتح، دراسة و تحقیق ماهر جرّار، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۵م.

سيد حميرى، ديوان، شرحه ضياء الدين حسين الأعلمى، بيروت، مؤسسة النور للمطبوعات، بى تا.
 سيد مرتضى، أمالى، ج ٤، محمد أمين شنيطى، ايران، منشورات مكتبة آية الله العظمى مرعشى نجفى.
 صفوت، احمد زكى، جمهرة خطب العرب فى عصور العربية الزاهرة، ج ٣، بيروت، دارالحدائق، ١٩٨٥م.
 طبرسى، احمد بن على، الإحتجاج، ج ٢، تحقيق ابراهيم بهادري و محمد هادى، قم، دارالاسوة، ١٤١٦ق.
 طبرى، محمد بن جرير، الرسل و الملوك، ج ٤، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٩٨٨م.
 عمر فوزى، فاروق، «الرسائل متبادله بين ابوجعفر منصور و محمد ذى النفس الزكية» مجلة العرب، شماره ٥، ١٩٧٠م.

عمر فوزى، فاروق، الخلافة العباسية عصر القوة و الازدهار، بى جا، دارالشروق، ١٩٩٨م.
 عمر فوزى، فاروق، العباسيون الاوائل، بغداد، جامعة بغداد، طبعة الثانية، ١٩٧٧م.
 عمرجى، احمد شوقى ابراهيم، الحياة السياسية الفكرية للزيدية فى المشرق الاسلامى، القاهرة، مكتبة مدبولى، طبعة الاولى، ٢٠٠٠م.

كميت بن زيد اسدى، الهاشميات، شرح و تعليق جوزف هورويتز، ليدن، ١٩٠٤م.
 الليثى، سيمره مختار، جهاد الشيعة فى العصر العباسى الأول، بى جا، بى تا.
 مقرئزى، احمد بن على، النزاع و التخاصم بين بنى امية و بنى هاشم، بيروت، مؤسسة اهل البيت، ١٩٨١م.
 مبرد، محمد بن يزيد، الكامل فى اللغة و الأدب، بيروت، دارالكتب العلمية، طبعة الأولى، ١٩٨٧م.